



رباعیات خیام گنجینه ای از معارف عقلی است

آنچه در رباعیات خیام مطرح شده گنجینه ای از معارف عقلی است که به زیباترین شکل به زیور سخن آراسته شده و در طول قرون در معرض افکار مردم قرار گرفته است.

آنچه در رباعیات خیام مطرح شده گنجینه ای از معارف عقلی است که به زیباترین شکل به زیور سخن آراسته شده و در طول قرون در معرض افکار مردم قرار گرفته است. با کمال تأسف باید گفت در طول این مدت تفسیرهای ناپخته و نسنجیده ای از این رباعیات به منصف بروز و ظهور رسیده است که با شأن عقلانی خیام مناسبت ندارد.

در کتاب "هستی و مستی" تصویری نو و متفاوت از خیام و باورها و آموزه های وی ارائه می شود که با تفاسیری که تاکنون از خیام شده، متفاوت است و ما با خیامی مواجهیم که در جایگاه فیلسوف - ادیب در رباعیات خود نیز فلسفه ورزی می کند و با ذوق ادبی که دارد در مورد مشکل ترین مسایل فلسفه می اندیشد. همچنین در این کتاب ما خیامی را می بینیم که پیش از مرگش خللی در میان دندان داشت و مرتب از واحد و کثیر سخن می گفت و در طرز تفکر و راه و رسم زندگی خود بیش از هر شخص دیگری به سقراط شباهت دارد چرا که او هم همانند سقراط فضیلت را در علم و معرفت عقلانی می داند و به معرفت نفس و خودشناسی بیش از هر چیز دیگری توجه می کند.

کتاب هستی و مستی روایت دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران از دنیای پررمز و راز خیام به همراه تفسیر او از رباعیات این شاعر نامدار ایرانی است.

اکنون به مناسبت روز بزرگداشت حکیم عمر خیام بخشیهایی از مقدمه این اثر را با هم می خوانیم: شمار اندیشمندان بزرگی که در کشور پهناور ایران زمین به منصف بروز و ظهور رسیده اند و آثار سودمندی را نیز از خود به یادگار گذاشته اند به هیچ وجه اندک نیست. در همه ادوار تاریخ. به کمتر دوره ای می توان دست یافت که در آن دوره، این سرزمین گسترده، از داشتن اندیشمندان بزرگ و ژرف اندیشی بی غیب و بی بهره بوده است. در دوره های اسلامی که فلسفه از سوی متکلمان اشعری و برخی از اشخاص متحجر و خشک مفرز مورد حمله قرار گرفت، اندیشه های فلسفی از صحنه اجتماع بیرون رفت و در بسیاری از کشورهای مسلمان نشین ریشه درخت این سنخ از مباحث برای همیشه خشکید و از میان برداشته شد. در این میان سرزمین ایران یک استثنا بود و به رغم حربه های سخت و سهمگینی که بر پیکر فلسفه وارد گشت، نور تفکر در آن خاموش نشد و چراغ اندیشه همیشه در آن روشن و نور افشان باقی ماند. هستی و مستی

تردیدی نمی توان داشت که طوفان تند و نیرومندی که برخلاف جهت اندیشه های فلسفی وزیدن گرفته بود، به فیلسوفان این سرزمین نیز آسیب رسانید و بسیاری از آنها با مرگ و نابودی و یا دست کم با تکفیر و تبعید روبرو گشتند، ولی ریشه های شجره حکمت در این سرزمین آن چنان محکم و گسترده است که وقتی شاخه ها و یا حتی تنه آن قطع می شود، این ریشه ها دوباره و به گونه ای دیگر جوانه می زند و رشد می یابد. آنچه موجب شگفتی می شود، این است که این سرزمین در عین این که همواره مهد حکمت و سرچشمه دانش بوده است، دشمنان سرسخت فکر فلسفی را نیز در درون خود پرورانده و شاهد آنان بوده است.

کتاب «تهافت الفلاسفه» یکی از مشهورترین و در عین حال مؤثرترین کتابهایی است که در رد اندیشه های فلسفی به رشته تحریر درآمده و در جهان اسلام و میان مسلمانان مورد توجه قرار گرفته است. در این کتاب، فیلسوفان بزرگ در مورد برخی از مسائل محکوم به کفر و در بسیاری از مسائل محکوم به فسق گشته اند و البته معلوم است که اگر شخص مسلمان به کفر محکوم گردد، با چه کیفر های سخت و نابود کننده ای روبرو خواهد شد. نویسنده این کتاب جز حجت الاسلام ابوحامد محمد غزالی شخص دیگری نیست. این متکلم معروف و مشهور اشعری، در خراسان بزرگ زاده شد و به سرزمینی تعلق دارد که ابن سینا و بسیاری از فلاسفه بزرگ دیگر در آن زاده شده و پرورش یافته اند، اما خراسانی بودن غزالی و ابن سینا و بسیاری از فلاسفه دیگر، مستلزم این نبود که این متکلم اشعری از مخالفت سرسخت با فلسفه و ستیزه جویی با فلاسفه دست بردارد، زیرا او در مدرسه ای درس خوانده بود که رسالت سردمداران آن مدرسه، جز دشمنی آشفتی ناپذیر با اندیشه های فلسفی و نشر اندیشه های اشعری چیز دیگری نبود. دانشگاه نظامیه بغداد بر این اساس شکل گرفته بود که پیام نحله کلامی اشاعره را به سراسر جهان اسلام برساند.

ابوحامد غزالی که از این دانشگاه فارغ التحصیل شده بود، در رساندن پیام بنیان گذاران آن به گوش مردم جهان لحظه ای درنگ نکرد و تا آنجا که می توانست در این راه کوشش به عمل آورد او نه تنها در انجام رسالت خود مبنی بر نشر اندیشه های اشاعره به نوشتن کتاب «تهافت الفلاسفه» مبادرت نمود بلکه حتی با اندیشمندان اسماعیلی نیز به مبارزه و مجادله پرداخت و در رد نظریات و اندیشه های آنان کتاب نوشت. به نظر می رسد دشمنی و خصومت غزالی با اندیشمندان اسماعیلی، بیش از آن که به

جنبه مذهبی و طریقه دینی آنها مربوط باشد، به اندیشه های فلسفی آنها ارتباط پیدا می کند، زیرا این متکلم پرشور اشعری، در زندگی خود، به ویژه در روزگار جوانی با فلسفه سر ناسازگاری داشت و طرز تفکر فلسفی را با شرب دینی خویشتن در تضاد و تناقض می پنداشت اما او برای این که بتواند در ستیزه گری خود با فلسفه کامیاب گردد و از عهده رد اندیشه های فلاسفه برآید، نیازمند این بود که با اصول و مقدمات فلسفه اگرچه به نحو اجمال آشنا شود. براساس همین انگیزه بود که کوشید با بزرگترین فیلسوف زمان خود ارتباط برقرار کند.

بزرگترین فیلسوف زمان زندگی غزالی، جز حکیم عمر خیام شخصی دیگر نبود. حکیم عمر خیام که خود را به نوعی اگرچه به واسطه، شاگرد شیخ الرئیس ابوعلی سینا می دانست، در حکمت و فلسفه بی بدیل بود و با کتاب «شفا» ابن سینا انس و الفت فراوان داشت. او تا واپسین لحظه زندگی خود با این کتاب بزرگ فلسفی قطع رابطه نکرده بود و در موارد لازم به آن مراجعه می نمود. گفته می شود که حکیم عمر خیام در حالی که خلال در دندان خود داشت و در کتاب شفای ابن سینا به تامل و بررسی درباره مسئله بنیادی «واحد و کثیر» پرداخته بود، ناگهان خلال را از دندان خود برگرفت و کتاب را بست و با ذکر و تحمید خداوند، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خیام اهل تامل بود و پیوسته در اسرار هستی و مسائل وجود می اندیشید او علاوه بر آثار گرانسنگ و ارزشمندی که در علم نجوم و هیئت و ریاضیات از خود به یادگار گذاشته چندین اثر فلسفی نیز به رشته نگارش درآورده است. آثار فلسفی این حکیم اگرچه از جهت حجم کوچک به شمار می آید، ولی از جهت محتوا بسیار ژرف و سنجیده است. این آثار به ترتیب زیر عبارتند از:

رساله فی الکون والتکلیف،

ضروره التضاد فی العالم و الجبر والبقاء

رساله الضیاء العقلی فی الموضوع العلم الکلی

رساله در علم کلیات وجود،

رساله فی الوجود،

رساله جواب عن ثلاث مسائل.

خیام در رساله «الکون والتکلیف» تنها به بررسی مسائل هستی نمی پردازد، بلکه از مسئولیت انسان نیز سخن به میان می آورد. ضرورت تضاد در عالم نیز مسئله ای است که در رساله دیگر او مورد بررسی قرار گرفته. این مسئله از مسائل عمده و بنیادی به شمار می آید. از آنچه در آثار فلسفی خیام آمده، می توان دریافت که او با نحله های گوناگون فلسفی آشنائی کامل داشته و در هر یک از آنها به تامل و ژرف اندیشی پرداخته است. با این همه می توان گفت که این اندیشمند درد آشنا در چار چوب هیچ یک از این نحله ها محدود و محبوس نمانده است. او در سلوک فکری خود درنگ و توقف ندارد و برای اندیشیدن، پایانی در نظر نمی گیرد. سرودن شعر در قالب رباعی برای خیام یک تفنن و تفریح یا بازی با الفاظ و کلمات نیست، بلکه او مانند یک اقیانوس متلاطم هر لحظه موجی ایجاد می کند و شکسته شدن این موج خروشان در ساحل دریای وجود او، به صورت یک رباعی ظاهر و آشکار می گردد.

خیام در انتخاب نام و عنوان «الکون والتکلیف» برای رساله فلسفی خود، نشان می دهد که علاوه بر مسئله مهم «چه می توانیم بدانیم» مسئله بنیادی «چه باید انجام دهیم» نیز از اهمیت ویژه برخوردار است. به همان اندازه که عقل نظری در گشوده بودن هستی انسان به روی عالم دخیل است، عقل عملی نیز در نحوه زندگی و چگونگی سلوک او در این جهان نقش ایفا می کند. دو کلمه «الکون والتکلیف» که نام و عنوان رساله فلسفی خیام را تشکیل می دهند، به عقل نظری و عقل عملی اشاره دارند و معنی زندگی انسان نیز به نظر و عمل بستگی پیدا می کند. زندگی بشر جز نظر و عمل چیز دیگری نیست و در جایی که نظر و عمل هماهنگی نداشته باشند، هرگز نمی توان از زندگی درست و معقول انسان سخن به میان آورد. عمل بدون نظر، زندگی انسان را نمی سازد، چنانکه نظر بدون عمل نیز در حد یک فرضیه باقی می ماند و در معنی بخشیدن به آنچه زندگی این جهانی خوانده می شود، نقشی ایفا نمی کند.

خیام یک فرضیه پرداز نیست و به هماهنگی میان نظر و عمل و ضرورت آن در زندگی انسان سخت باور دارد او به واقعیت زندگی که فقط با صدق و راستی شکل می گیرد می اندیشد و با هرگونه کج روی و ریا کاری که از ناهماهنگی میان ظاهر و باطن یا نظر و عمل ناشی می شود، سر ستیز و ناسازگاری دارد. خیام بدانگونه که می اندیشد سخن می گوید و به صادق بودن در اندیشه که درست اندیشیدن را نیز همیشه به دنبال می آورد، ایمان راسخ دارد. کسی که صادقانه می اندیشد، صادقانه نیز سخن می گوید و از صدق در اندیشه و سخن، درستی کردار و صحت عمل نیز پدیدار می گردد. سخن از اندیشه سرچشمه می گیرد و کلام، قالب تفکر به شمار می آید. اکنون اگر کردار نیز با گفتار هماهنگ باشد، زندگی راستین انسان شکل می گیرد و معنی آن آشکار می شود. کج روی ها و بدی ها و هرگونه پلشتی در زندگی اجتماعی از پیامدهای ناراستی و ناهماهنگی میان اندیشه و سخن یا گفتار و کردار است. خیام که با فرهنگ کهن ایران زمین نیز پیوستگی دارد، با هماهنگی میان ظاهر و باطن

پیوند ناگسستنی بسته، همواره می‌کوشد جز بدان گونه که می‌اندیشد، به سبک و اسلوب دیگری سخن نگوید.

حکیم نیشابور از شجاعت و جرات اندیشیدن برخوردار است و کسی که جرات فهمیدن دارد، از طوفان حوادث نمی‌هراسد. او سقراط وار در برابر وزیدن بادهای تند ایستادگی می‌کند و برای احتراز از بادهای مخالف، خود را در پشت دیوار پنهان نمی‌کند. جرات فهمیدن و شجاعت داشتن برای ادراک موجب شده بود که خیام خود را در یک نحله خاص فلسفی و یک مقوله کلامی مقید و محبوس نسازد. او به گونه‌ای آزاد اندیش است که آزاد اندیشی را نیز به عنوان یک مقوله یا یک نحله خاص بر نمی‌گزیند. بنابراین نمی‌توان او را براساس اصطلاح امروز یک ساختار شکن به شمار آورد.

صادق بودن و شفافیت اندیشه آنچنان در زندگی خیام ظاهر و جلوه گر است که برخی اشخاص، او را در زمره صوفیان ملامتی قرار داده‌اند. البته این اشخاص کسانی هستند که در رباعیات خیام مضامین عرفانی می‌بینند. تردیدی نمی‌توان داشت که شیوه زندگی و برخی از آرا، و اندیشه‌های خیام با آنچه طریقه و راه و رسم صوفیان ملامتی خوانده می‌شود، نزدیک است. مضامین عرفانی نیز در رباعیات و برخی از آثار دیگر او به هیچ وجه اندک نیست. با این همه هرگز نمی‌توان ادعا کرد که او به فرقه‌ای وابستگی داشته و از یک پیر یا مرشدی دستور می‌گرفته است. آزادی اندیشه و صداقت در گفتار و کردار موجب شده بود که او بتواند در راه حقیقت گام بردارد و به اخوان صفا و سالکان طریقت نزدیک گردد و همانند آنان شناخته شود.

به هیچ وجه گزاف نیست اگر ادعا کنیم که حکیم عمر خیام، در طرز تفکر و راه و رسم زندگی خود بیش از هر شخص دیگری به سقراط شباهت دارد، زیرا او نیز همانند سقراط فضیلت را در علم و معرفت عقلانی می‌داند و به معرفت نفس و خودشناسی بیش از هر چیز دیگری توجه می‌نماید. جمله معروفی که سقراط در معبد دلفی به عنوان یک اصل عمده و اساسی مطرح کرد این بود که گفت: «خودت را بشناس»

در این طرز تفکر انسان آستن حقیقت است و رسیدن به حقیقت، در واقع آگاهی پیدا کردن به چیزی است که انسان خود حامل آن شناخته می‌شود. برای این که انسان بتواند حقیقت را از ضمیر خود بیرون آورد و آن را آشکار سازد، به یک کوشش سخت و توان فرسا نیازمند است، به گونه‌ای که می‌توان این کوشش سخت را با درد زایمان قابل مقایسه دانست. وقتی از کوشش سخت و مشکل سخن گفته می‌شود منظور این است که فکر انسان همواره و بطور ذاتی در محاوره و گفتگو بسر می‌برد و در سیر و سلوک ذهنی لحظه‌ای درنگ نمی‌کند محاوره دایمی فکر به گونه‌ای است که انسان حتی در حال تنهای و خلوت خمدن با خودش، به گفتگو می‌پردازد.

بررسی آثار خیام نشان می‌دهد که او یک فیلسوف ژرف اندیش بوده و با فیلسوفان بزرگ نیز به گفتگو پرداخته است. کسانی که با علوم ریاضی آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که خیام در نجوم و هیئت و ریاضیات نوآوری داشته است و دانشمندان امروز نیز به جایگاه رفیع علمی او اعتراف می‌کنند. افزون بر این همه، او در خلوت خویش نیز با خود محاوره داشت و به گفتگو می‌پرداخت. رباعیات زیبا و پر محتوای او نشان دهنده نوح محاوره و گفتگوهای دردمندان است که با خویشتن خویش داشته است. کسانی که در شیوه زندگی و روش اندیشه خیام، با آنچه راه و رسم صوفیان ملامتی خوانده می‌شود، نوعی مشابهت و همانندی مشاهده می‌کنند، باید به این نکته نیز توجه داشته باشند که سقراط نیز در شیوه تفکر و طریق زندگی خود، به عرفا و اهل طریقت بسیار نزدیک است، زیرا خودشناسی و معرفت نفس، اساس و پایه اندیشه سقراط بود و او پیوسته آن را توصیه می‌کرده است.

در طریقت عرفان نیز خودشناسی و معرفت نفس نخستین گام شناخته می‌شود و همه ارباب معرفت آن را مورد تاکید قرار می‌دهند. وجه دیگری که می‌تواند از وجوه مشابهت و همانندی میان خیام و سقراط شناخته شود، این است که هریک از این دو فیلسوف درباره معنی زندگی به تامل پرداخته، آن را در زمره بنیادی‌ترین مسائل به شمار آورده‌اند. در نظر سقراط زندگی اندیشیده نشده باشد. ارزش زیستن ندارد. خیام نیز در بیشتر رباعیات خود از زندگی سخن گفته و درباره معنی آن اندیشیده است. آنچه در آثار این دو فیلسوف مطرح شده، همان چیزی است که مولوی در یک بیت می‌گوید:

لحظه‌ای در خود نگر تا کیستی از کجایی وز چه جای چیستی؟

کسی که درباره چرای زندگی سخن می‌گوید، با چراهای بسیار دیگری روبرو می‌گردد که باید به آنها نیز پاسخ گوید. از جمله آن چراها، یکی این است که چرا برخی از مردم زندگی را ارزشمند نمی‌دانند؟ و چرا برخی اشخاص از واقعیت و متن زندگی می‌گریزند و به راه خود فریبی یا خود فراموشی قدم می‌گذارند؟ مسئله دیگری که در اینجا می‌تواند مطرح شود، این است که آیا پرسشی از معنی زندگی، همان چیزی است که در پرسش از هدف و غایت زندگی مطرح می‌گردد؟ و یا این که پرسشی از معنی زندگی، غیر از پرسشی از هدف زندگی شناخته می‌شود؟

به نظر می رسد خیام در رباعیات خود به همان اندازه که از معنی زندگی سخن می گوید، درباره هدف و غایت زندگی نیز به بحث و بررسی می پردازد. همانگونه که یادآور شدیم، خیام یکی از بزرگترین علمای عصر خود بوده، در علم هیئت و نجوم و ریاضیات از نوادر روزگار به شمار می آید. از سوی دیگر او یک فیلسوف ژرف اندیش نیز شناخته می شود. سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که آیا او به حکم عالم بودن. درباره معنی زندگی و غایت آن سخن می گوید و یا این که پرسش از معنی و غایت زندگی به فیلسوف بودن او مربوط می گردد؟

اگر بپذیریم که خیام به عنوان یک فیلسوف، از معنی زندگی و غایت آن سخن می گوید و پرسش به عمل می آورد. ناچار باید بگوییم که پاسخ به این پرسش ها نیز جز از طریق فلسفه امکان پذیر نخواهد بود. به طور کلی می توان گفت، سخن گفتن از معنی داری و یا بی معنی بودن در قلمرو فلسفه قرار می گیرد و آنچه برای علم بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد، صادق بودن یا کاذب بودن در یک قضیه است. به عبارت دیگر می توان گفت، در حوزه علوم همواره از چگونگی اشیاء و امور سخن به میان می آید. در حالی که فلسفه به چرایی امور نیز می پردازد.

به این ترتیب، کسانی که برای کشف درست معنی زندگی، در انتظار پیشرفت علوم نشسته اند و امید به این بسته اند که با پیشرفت علوم به درک معنی زندگی دست خواهند یافت، در راه خطا گام بر می دارند زیرا به قول یکی از اندیشمندان بزرگ مغرب زمین: اگر از طریق علم و دانش بتوانیم به حل همه مشکلات و مسائل دست یابیم، مشکل معنی زندگی همچنان باقی خواهد بود. کسانی بر این باورند که تامل در باب مرگ و دست کشیدن از همه آنچه مورد علاقه انسان در این عالم بوده است، می تواند به این احساس منتهی گردد که زندگی معنی واضح و روشنی ندارد بیشتر اشخاص نیز تنها هنگامی که به مرگ می اندیشند از معنی و غایت زندگی پرسش به عمل می آورند. البته کسانی نیز در این باب اظهار تردید کرده، گفته اند رابطه میان مرگ و آنچه پرسش از معنی زندگی خوانده می شود، چندان روشن و آشکار نیست، زیرا اگر مسئله مرگ با پرسش از معنی زندگی ارتباط محکم و ضروری داشته باشد، باید در فرض مخالف آن که همیشه زنده بودن انسان را مجسم می سازد، جایی برای پرسش از معنی زندگی وجود نداشته باشد، در حالی که به نظر می رسد در فرض جاودانگی و همیشه زنده بودن انسان نیز هنوز می توان از معنی زندگی پرسش کرد و درباره آن اندیشید. شاید شاعر خوش ذوق به همین مسئله اشاره کرده آنجا که گفته است:

ترسم ای مرگ نیائی تو و من پیر شوم آنقدر زنده بمانم که ز جان سیر شوم

در این بیت، شاعر برخلاف غالب مردم سخن گفته، یک موضع جدید و تازه اتخاذ کرده است. بیشتر مردم از مرگ می ترسند و از بی وفایی روزگار و ناپایدار بودن آن گله و شکایت دارند، در حالی که این شاعر از نیامدن مرگ می ترسد و از همیشه زنده بودن ابراز انزجار و ناآرامی می کند. به این ترتیب می توان گفت، اگر در نظر بیشتر مردم میان مرگ و بی معنی بودن زندگی، رابطه ای وجود داشته باشد، در نظر این شاعر میان همیشه زنده بودن، و بی معنایی نوعی رابطه دیده می شود.

تردید نمی توان داشت که اگر کسی در همیشه زنده بودن خود بی معنایی ببیند به سوی مرگ می شتابد و آن را معنی دار می شناسد. همه کسانی که با خود کشی به سوی مرگ رفته اند و آن را یگانه راه نجات شناخته اند، در زمره اشخاصی هستند که همیشه زنده بودن را یک امر بی معنی دانسته اند. اگر چنین باشد می توان به این نتیجه رسید که بی معنی بودن زندگی، سخت ترین و سهمگین ترین پدیده ای است که بشر می تواند با آن روبرو گردد. سؤالی که در اینجا مطرح می شود. این است که بی معنی بودن چگونه پدید می آید و چگونه می توان از آن دوری جست؟ تردیدی نمی توان داشت که بی معنی بودن، سلب معنی دار بودن است و برای این که معنی دار بودن زندگی معلوم گردد، باید ماهیت زندگی روشن و آشکار بوده باشد. درک ماهیت زندگی از کارهای فلسفه به شمار می آید و اگر معنی دار بودن زندگی به درک ماهیت آن بستگی دارد، ناچار باید گفت، معنی دار بودن زندگی از طریق فلسفه امکان پذیر می گردد. اکنون با توجه به اینکه تحقق یک ماهیت در جهان واقعی و نفس الأمری بدون علت فاعلی و غائی امکان پذیر نیست، به آسانی می توان گفت ماهیت و معنی زندگی نیز بدون در نظر گرفتن هدف و غایت آن، به هیچ وجه صورت تحقق نمی پذیرد.

در اینجا دوباره یادآور می شویم که اگر درک ماهیت زندگی از کارهای فلسفه است و علم نمی تواند به درک آن دست یابد، ادراک غایت و هدف زندگی نیز در قلمرو فلسفه قرار می گیرد. در اینجا ممکن است گفته شود: آیا پیشرفت علوم و توانایی های شگفت انگیز علم نمی تواند ما را به درک غایت و هدف زندگی امیدوار سازد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت آنچه علم به گونه ای شگفت انگیز می تواند انجام دهد این است که راه رسیدن به هدف و غایت زندگی را نشان می دهد و آسان می سازد، ولی هرگز نمی تواند به یک انسان بگوید چه هدفی را انتخاب کند و چه غایتی را منظور نظر داشته باشد. علم هرگز نمی تواند برای انسان آرمان بیافریند و او را هدفمند سازد. جامعه انسانی نمی تواند بدون آرمان، به فضیلت و تمدن دست یابد اما اینکه منشأ آرمان گرایی و فضیلت خواهی در کجاست و چرا انسان همیشه در جستجوی فضیلت است و به دنبال آرمان می رود، مسئله ای است که بدون تامل عقلی و تفکر فلسفی نمی توان به بررسی آن پرداخت.

با توجه به آنچه تاکنون در اینجا ذکر شد می توان دریافت که چرا حکیم عمر خیام در میان مسائل گوناگون فلسفی به آنچه معنی زندگی خوانده می شود، بیش از هر مسئله دیگر توجه کرده، با تامل و ژرف اندیشی درباره آن سخن گفته است. آنچه در رباعیات این حکیم درد آشنا بیش از هر چیز دیگر مطرح شده، مسئله بفرنج و پیچیده زندگی است که به طرق مختلف و مضامین گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. در اینجا ممکن است گفته شود آنچه خیام درباره زندگی و معنی یا غایت آن ابراز داشته، به صورت شعر مطرح شده و خود او نیز به عنوان یک شاعر در این باب سخن گفته است. این مسئله نیز مسلم است که شعر جنبه تخیلی دارد و آنچه در جهان خیال تحقق می پذیرد، غیر از آن چیزی است که به عالم معقول و مسائل فلسفی مربوط می گردد.

در پاسخ به این سخن باید گفت فلسفه بیش از آن که با هر علم و دانش دیگری ارتباط داشته باشد. به شعر و ادب نزدیک است، چنانکه شعر و ادب نیز به فلسفه وابستگی دارد و پیوسته در میان آنها نوعی داد و ستد برقرار می گردد. شعری که درباره جهان هستی سروده می شود، به فلسفه ای که روح را با ماده پیوسته می بیند نزدیک است، چنانکه افلاطون و هومر نیز با یکدیگر بسیار نزدیک بوده اند.

شعر و فلسفه، دو بعد از ابعاد هستی انسان را تشکیل می دهند و همواره می توان از یک بعد هستی به بعد دیگر آن راه یافت. عمر خیام به همان اندازه که یک فیلسوف است یک شاعر بزرگ نیز شناخته می شود. او اندیشه های فلسفی خود را هم به زبان فلسفه و هم به زبان شعر بیان کرده است. او به خوبی می دانسته است که بیان معنی زندگی با زبان شعر از مناسبت بیشتری برخوردار است. در زندگی انسان ظرافت هایی وجود دارد که با زبان شعر بهتر می توان آنها را ابراز داشت. با این همه باید توجه داشته باشیم که خیام در پی آرایشی سخن خود نیست. صنعت شاعری نیز به خرج نمی دهد و با تخیلات شاعرانه خود را سرگرم نمی سازد، بلکه همواره به معانی و امور معقول نظر دارد و می کوشد آنها را به ساده ترین صورت ابراز و اظهار دارد، اما البته کسانی که امور معقول و ژرف را به زبان ساده و روان مطرح می سازند، همواره در معرض خطر قرار می گیرند و از آسیب اشخاص خام اندیش و کوتاه فکر در امان نخواهند بود. در تاریخ دراز مدت فلسفه، کمتر فیلسوف بزرگ و ژرف اندیشی را پیدا می کنیم که از طعن طاعنان و گزند کوتاه اندیشان در امان مانده باشد. شاید بتوان گفت در میان اندیشمندان بزرگ حکیم عمر خیام بیش از فیلسوفان دیگر مورد حمله و تهمت های ناروا بوده است، زیرا اندیشه های عمیق و دغدغه برانگیز او به زبان ساده و در قالب رباعی بیان شده و در اختیار مردم کوچه و بازار قرار گرفته است کسانی که سطوح مختلف و متفاوت زبان را نمی شناسند و از لایه های تو در تو آن آگاهی ندارند در سطح ظاهری زبان درنگ می کنند و دچار کج فهمی می شوند. لایه های تو در تو و متفاوت زبان، به مراتب مختلف و گوناگون هستی انسان بستگی دارد و هستی انسان از ملک تا ملکوت امتداد می یابد. حافظ شیرین سخن به همین مسئله اشاره کرده آنجا که می گوید:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکنند

حافظ نیز در معرض تیر تهمت قرار گرفته، از طعن طاعنان کج اندیشی بر کنار نمانده است. زبان او از سنخ همان زبانی است که خیام با آن سخن گفته و راه او نیز همان راهی است که بزرگان اهل معرفت در آن گام برداشته اند. زبان فارسی گنجینه ای گران بها از معارف است که از نظر بسیاری از مردم جهان پنهان مانده است. گنج در حال پنهانی نیز گنج است و گوهر شناسان کسانی هستند که از این گنج نصیب دارند و با تلاش و کوشش خستگی ناپذیر خود سرانجام به آن دست می یابند.

آنچه در رباعیات خیام مطرح شده گنجینه ای از معارف عقلی است که به زیباترین شکل به زیور سخن آراسته شده و در طول قرون در معرض افکار مردم قرار گرفته است. با کمال تأسف باید گفت در طول این مدت تفسیرهای ناپخته و نسنجیده ای از این رباعیات به منصف بروز و ظهور رسیده است که با شأن عقلانی خیام مناسبت ندارد. راقم این سطور کوشیده است تا به اندازه توان خود زنگار کج فهمی را از چهره سخنان خیام بزدايد و دین خود را به این اندیشمند بزرگ، در حد مقدور ادا نماید. آنچه در این اثر دیده می شود گفتگوهایی است که با جناب آقای فیضی در اوقات فراغت به عمل آمده است. امیدوارم چیزی در آن باشد که برای خواننده سودمند افتد.